



روایتی از شهید جنگ تحمیلی سوم که پدرش اسم او را به عشق مولا(ع) انتخاب کرد

شهادت از آن علی «اکبر»

مریم دهقان اروی سردر خانه ای قدیمی در محله کوی سلمان، بزنی نصب شده است که روی آن نوشته شده: «شهید اقتدار ایران، سرهنگ دوم پاسدار علی اکبر ساکت». تصویری ساده و دل نشین از چهره مردی که دو دختر پنج و سه ساله دارد و هنوز نمی داند با ایشان رفته و دیگر بر نمی گردد تا برایشان خوراکی و میوه های خوشمزه بخرد، آن ها را سوار ماشین کند و کنار مادرشان، یک سفر پر خاطره رایت کنند؛ مردی که سرنوشت امروزش را دیروز انتخاب کرده است، مردی که از دوران نوجوانی، فعال مسجد محله پدری و بسیجی بود و در همان سنین، کانونی فرهنگی تأسیس کرد تا از طریق آن، جوان های بیشتری جذب مسجد شوند و با آن ها از انقلاب و آرمان های رهبر کبیر انقلاب صحبت کند.

بزرگ تر که شد، راهش را در خدمت به نیروی نظامی انتخاب و لباس سبز سپاه را بر تن کرد و قصه زندگی اش در مسیری پیش رفت که در روزهای جنگ تحمیلی سوم، توفیق شهادت نصیبش شد و ۱۹ فروردین ۱۴۰۵، دقیقاً چند ساعت قبل از اعلام آتش بس، در یکی از شهرهای بندر عباس به شهادت رسید.

علی، نام مشترک پسرها

طاهره جاغوری، مادر شهید علی اکبر ساکت، خاطرات بسیاری از پسرش دارد که برایمان تعریف کند. این موضوع نه تنها برای مادر، که درباره بقیه اعضای خانواده هم صدق می کند. او درباره انتخاب نام پسرش، به علاقه همسر مرحومش اشاره می کند و می گوید: محمد آقا علاقه خاصی به حضرت علی (ع) داشت. دوست داشت اسم همه پسرهایش را علی یا محمد بگذارد. اسم پسر اولمان را علی گذاشتیم. علی اکبر پسر دوم بود که خیلی دیر متوجه شدم او را باردارم.

علی یک سال و ۱۰ ماهه بود که طاهره خانم، پسر دومش را باردار شده بود و نمی دانست به همسرش چه بگوید اما واکنش محمد آقا غافلگیرش کرد: «تا گفتم باردارم، دست هایش را به نشانه شکر بالا برد و مرا بوسید». محمد آقا بعد از آنکه فرزندشان به دنیا آمد، نامش را علی اکبر گذاشت و این روند در نام پسران بعدی هم مرسوم بود. علی اصغر، فرزند سومشان، محمد علی پسر چهارم بود و پسر پنجم محمد حسن نام گرفت.

بداند برای چه چادر سرش می کند

از دواج شهید با همسرش در ساده ترین شکل ممکن انجام شد و تشریفات چندانی نداشت؛ یک ازدواج سنتی اما دقیق و همراه با شناخت. مرضیه خالقی درباره نخستین خاطره هایش از شهید می گوید: ما نسبت فامیلی دوری با هم داشتیم و خانواده ها یکدیگر را نمی شناختند اما تا موقع خواستگاری به هیچ عنوان همسرمان را ندیده بودم. بعد ها همسرم برایم تعریف کرد که می خواسته دختری را انتخاب کند که چادری باشد و بداند برای چه چادر سرش می کند.

ادامه ماجرا مادر شهید این گونه تعریف می کند: وقتی رفتم خواستگاری، تنها شرط مادر عروس این بود که دخترش با

علی اکبر صحبت کند و اگر به تو را بچینند. نظر من هم همین بود. دی ماه ۹۲ اولین جلسه خواستگار: سال، مرضیه و علی اکبر با یکدیگر

حسرتی پر دلمان نماند

مرضیه خانم تعریف می کند: اسف کرده و زندگی مان را شروع کردیم. مرضیه و علی اکبر زندگی ساده و شروع کردند. مرضیه دوست داش دوست دارد صدا بزند: تعریف می دلم می خواست همه همسرمان را خدا را شکر همان شد که دوست رابطه زن و شوهر برای من مهم مرضیه هر وقت می خواهد از آقا چشمانش برق می زند: «خیلی مهم چندان ندانست سعی داشت حس میوه های نورانه و جدید که از دخترانم می خرید. سفر و شهر باز و خیلی چیزهای دیگر را برایمان

هدیه شیرین امام رضا

بعد از چند سال از زندگی مشترک علی اکبر با هزار امید و آرزو به دنیا آ را باردار شد. به خاطر مشکلی که آمده بود، مجبور شد به متخصص جواب شوکه کننده پزشک راکه گ همسرش در میان گذاشت. آقا علف «این چه حرفی است؛ گناه دارد. اگر عمر بچه به دنیا باشد. خدا او آن روزها که مرضیه، فرزند اولش را روزهای اوج کرونا و بسته بودن د

